

تحلیل روان‌شناختی آثار محمد ماغوط براساس تأثیرات نامطلوب فقر و زندان

حسن مجیدی^{۱*}، مینا کاویان رئوف^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری
۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

Majidi.dr@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۹/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۵/۲۸

چکیده:

در شیوه‌ی نقد روان‌کاوانه، با استناد به مدارک موجود از قبیل مصاحبه‌ها، نامه‌ها، اشعار و آثار ادیب، می‌توان به شرایط روانی و عوامل تأثیرگذار در روحیات و خلقیات وی دست یافت. محمد ماغوط به‌عنوان شاعری با خصوصیات اخلاقی نظیر ترس، بی‌اعتمادی به جهان خارج، دل‌مردگی و کناره‌گیری از اجتماع، مصرف بیش از اندازه‌ی شراب و سیگار شناخته می‌شود. این خلق و خوی ماغوط، ریشه در دوران کودکی سراسر فقر و درک تبعیض طبقاتی موجود در جامعه دارد. روحیه‌ی حساس و عاطفی شعرا، توان تحمل زندگی آکنده از تلخی و درد را ندارد. این اخلاق وی بازخورد نابهنجار ضربه‌ی زندان است که هرگز فراموش نمی‌شود. زندان و شکنجه‌های آن، دلیل اصلی اختلال استرس پس از ضربه^۱ در روان اوست. او نمی‌تواند با بحران‌های زندگی، خود را هماهنگ و مشکلات روانی بعد از ضربه‌ی زندان را حل کند. هدف این پژوهش، تحلیل حالات روانی محمد ماغوط از درون آثار و اشعارش، با تکیه بر روش روان‌شناسی است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات معاصر عربی، اشعار، اختلال استرس پس از ضربه، تحلیل، زندان، فقر، محمد ماغوط.

۱. مقدمه

محمد ماغوط، شاعر معاصر سوریه و ستاره‌ی صبح شعر سپید عرب، در شهر سلمیه به دنیا

1- past Traumatic Stress disorder

آمد. او در عنفوان جوانی، به‌خاطر عضویت در حزب ملی سوریه و داشتن عقاید خطرناک از دیدگاه رژیم این کشور، زندانی و تحت انواع شکنجه‌های وحشتناک قرار گرفت. فقر و زندان، شکنجه و عذاب، چیزی جز زخم‌های بی‌مرهم بر روان لطیف شاعر، بر جای نگذاشت. پس از آزادی از دیوارهای سترگ زندان، خود را در محبس بزرگ‌تر و مخوف‌تر از آنچه دیده بود، پناه می‌دهد. خیلی زود نشانه‌های آن ضربه‌های موحش، که بر جسم و روانش وارد شده بود، آن‌طور که در صورت معلومیت‌های دوران کودکی و عدم موفقیت در رسیدن به خواسته‌های جوانی‌اش، به‌صورت مجموعه‌ای از رفتارهای ناخوشایند اجتماعی و اختلال اعصاب^۱ بروز می‌کند. هرگاه دردهایش غیرقابل تحمل می‌شود و تاب افکار مزاحمش را ندارد، به شعر و شراب پناه می‌برد؛ زیرا «شعر، احساس ذهنی هنرمند را تسکین و شفا می‌دهد یا صحیح‌تر اینکه هنر، همه‌چیز را به رنگی نشان می‌دهد که ذهن هنرمند تعیین می‌کند. هنر، مغز است که مانع از جنون واقعی می‌شود».

(پاینده، ۱۳۸۲: ۸۴)

طبق آسیب‌شناختی روان‌شناسی، همه‌ی انسان‌های سالم و نرمال اگر به‌صورت مستقیم در شرایط تهدیدکننده‌ی تمامیت فیزیکی و روانی قرار بگیرند، بسیار طبیعی می‌نمایند که علائم اختلال استرس پس از ضربه را از خود بروز دهند. شاعر بی‌خانمان عرب نیز از این جرگه خارج نیست. او هم تجربه‌ی خشونت، آسیب جدی و تهدید به مرگ را داشته، بنابراین دستگاه ایمنی بدنش پاسخ وحشت و درماندگی را داده است.

کسی که مبتلا به این اختلال است، از زخمی روانی رنج می‌برد که با چشم مشاهده نمی‌شود. به‌علت مشاهده‌نشدن این زخم، ممکن است در جامعه، آن را نادیده انگارند. اگر فرد مبتلا نتواند رفتار خود را تحت کنترل بگیرد، بروز آن‌ها می‌تواند موجب پشیمانی و یا بدنامی فرد شود. متعاقب هر واقعه‌ی وحشتناک و طبیعی که می‌تواند موجب زخمی شدن جسم و روان فرد شود، کیفیت زندگی فرد آسیب‌دیده دست‌خوش تغییر خواهد شد.

در روان‌شناسی کلاسیک، اصطلاح شرح بیماری یا پاتوگرافی، نخستین‌بار در مقاله‌ای (۱۹۱۰م) درباره‌ی لئوناردو داوینچی توسط فروید مطرح شد، البته فروید این رهیافت را در مورد ادبیات نیز اعمال کرد. (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۶) بعد از اینکه فروید به تجزیه و تحلیل زندگی لئوناردو

داوینچی و داستایوسکی اقدام کرد، دیگران در این راه به وی پیوستند. از آن به بعد، زندگی و آثار هنرمندانی مانند ادگار آلن پو، جوناتان سونیت، لوئیس کارول، ادوارد مونچ، کونستانتین داستایوسکی، ویلیام شکسپیر، توماس مان و کافکا مورد بررسی و ارزیابی روان‌کاوی قرار گرفته است. «(هرتز، ۱۳۷۱: ۸) «کار فروید عمدتاً بر تجربه‌ی فردی هنرمند متمرکز می‌شود، او همانند یک کارآگاه به بازسازی گذشته‌ی هنرمند می‌پردازد تا عقده‌ها، سرکوب‌ها و نروزها را کشف کند. به هنرمند به دیده‌ی یک بیمار نگریسته می‌شود و آثار هنری او تحت ملاحظات روان‌شناسانه، تحلیل می‌شود. اثر هنری به‌عنوان وسیله‌ای تلقی می‌شود که بیانگر فشارهای مختلف روانی است، یا چگونگی برخورد با آن‌ها را نشان می‌دهد و یا تعارضات درونی و اضطراب‌های سرکوب‌شده‌ی هنرمند را آشکار می‌سازد.» (رجائی، ۱۳۸۱: ۱۶)

چنان‌که از این شرح مختصر معلوم می‌شود، اثر ادبی برای فروید حکم مجموعه‌ای از شواهد برای تعیین بیماری نویسنده را دارد و فروید به این منظور بسیار از زندگینامه‌ی نویسنده یاری می‌گیرد. در پاتوگرافی می‌خواهیم بدانیم چه احساسات زمینه‌ای، احوال روانی، تعارضات یا تمایلاتی از طریق اثر هنری بیان می‌شود.

اما روان‌شناسی جدید، بررسی‌هایی را مبتنی بر روش منظم ممکن ساخت. شخص می‌تواند با تجزیه و تحلیل اثری معین، استنتاج‌هایی درباره‌ی حالات روانی صاحب اثر مطرح کند و نیز می‌تواند مجموعه‌ی آثار یک مصنف را برگرد و نتایج کلی در زمینه‌ی حالات ذهنی او به-دست آورد. می‌توان شرح احوال یک مصنف را به‌صورتی که از وقایع خارجی زندگانی وی مشهود است و نیز با استفاده از چیزهایی از قبیل نامه‌ها و دیگر مدارک اعتراف‌گونه، بررسی کرد و از مجموع این‌ها نظریه‌ای درباب شخصیت وی- کشمکش‌های او، محرومیت‌ها، تجارب تلخ، شوریدگی‌ها و هر چیز محتمل دیگر- بنا کرد. (امامی، ۱۳۷۷: ۵۲۱)

۲. مسئله‌ی پژوهش

سؤالی که پس از بررسی زندگی و آثار ماغوط به ذهن خطور می‌کند این است که شرایط روانی و اجتماعی نامطلوب و حوادث تلخ، بر روان ماغوط و در پی آن بر آثار او چه تأثیری برجای گذاشته است.

۳. فرضیه‌ی پژوهش

ماغوط با تحمل شرایط بد اجتماعی و روانی در کودکی و حوادث تلخ دوران جوانی، دچار اختلال استرس پس از ضربه شد. در این مقاله، بیشتر از تألیفات و آثار محمد ماغوط و کتاب خلیل صویح که متن گفت‌وگویی با محمد ماغوط است و همچنین از کتب پایه‌ی روان‌شناسی چون انجمن روان‌پزشکی آمریکا استفاده شده است و سعی می‌شود با پرداختن به واکاوی روان ماغوط، سرچشمه‌ی این همه افسردگی، ناامیدی، بدبینی و بدزبانی و... موجود در آثارش را دریابیم.

۴. پیشینه‌ی پژوهش

نشانه‌های نقد روان‌شناسانه را می‌توان نزد ناقدان پیشرو زبان عربی یافت که مهم‌ترین آن‌ها ابن قتیبه (ت ۲۷۶ هـ) در کتاب الشعر و الشعراء و قاضی الجرجانی (ت ۳۹۳ هـ) در کتاب الوساطه هستند. حتی می‌توان بیان داشت که بعضی از نشانه‌های نقد روان‌شناختی در کتاب‌های دلایل الإعجاز و اسرارالبلاغه اثر عبدالقاهر جرجانی (ت ۴۷۱ هـ) نیز مشخص است (مختاری، ۱۹۹۸: ۶). اما نقد روان‌کاوانه در ادب عربی با نام "عقاد" و نقد روان‌شناختی که او از شخصیت ابن رومی انجام داده، قرین شده است. همچنین ناقدانی چون "محمد النویهی" و "محمد کامل حسین" و "حامد عبدالقادر" به نقد روان‌کاوانه در حوزه‌ی ادبیات پرداخته‌اند. در مورد محمد ماغوط این پژوهش‌ها صورت گرفته است: جلوه‌های مقاومت در آثار محمد الماغوط از دکتر فاطمه قادری در فصلنامه‌ی ادبیات پایدار (۱۳۸۹-۹۰)، تأملی در زمینه‌های عاطفی شعر شاملو و ماغوط از علیرضا محکی‌پور و وفادار کشاورز در فصلنامه‌ی مطالعات ادبیات تطبیقی (۱۳۹۰) و زمینه‌ی اجتماعی اشعار شاملو و ماغوط از دکتر فاطمه قادری و مه‌ری زینی در نشریه‌ی ادبیات تطبیقی (۱۳۸۸). در بُعد روان‌کاوی ماغوط پژوهشی صورت نگرفته است، امید است این مقاله راهبردی باشد تا با دیدی زیباتر و مهربان‌تر به آثار ماغوط بنگریم.

۵. زندگی‌نامه‌ی محمد ماغوط

محمد ماغوط، شاعر و نویسنده‌ی بزرگ اهل سوریه و از بزرگ‌ترین شاعران نوسرای ادبیات

عرب و جهان در قرن بیستم، با نام کامل محمد احمد عیسی ماغوط در فوریه‌ی ۱۹۳۴م در سلمیه از توابع استان حماه در شمال سوریه در خانواده‌ای بسیار فقیر متولد شد. (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۱) پدرش کشاورز زمین‌های دیگران بود. پس از تحصیلات ابتدایی در زادگاهش، در ۱۹۴۸م به دمشق رفت تا در هنرستان کشاورزی "غوطه" تحصیل کند. او از شدت تنگدستی انگشت‌نمای دیگر دانش‌آموزان شد، آن‌قدر که تحصیل را رها کرد، به سلمیه برگشت و پس از آن هرگز درس نخواند.

در سلمیه به عضویت حزب ملی‌گرای اجتماعی- سوسیالیستی سوریه (حزب قومی- اشتراکی) درآمد، حال آن‌که از سیاست هیچ نمی‌دانست. او بعدها و بارها تأکید کرد که حتی مرام‌نامه‌ی حزب را هم نخوانده بود. (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۶) پس از آن و در جریان خدمت سربازی، اولین تلاش‌های شاعرانه‌اش در مطبوعات به چاپ رسید (۱۹۵۱م)؛ اما به‌زودی اتفاقی زندگی‌اش را دگرگون کرد؛ در جریان خشم دولت بعث سوریه نسبت به حزب اجتماعی- سوسیالیستی، در ۱۹۵۵م دستگیر و به‌مدت نه ماه در زندان "المزّه" دمشق، به‌سر برد؛ جایی که شکنجه و سرکوب بی‌رحمانه‌ی حکومتی را تنها به‌خاطر برگزیدن یک عقیده، از نزدیک لمس کرد و برای اولین‌بار چیزی به نام زندانی سیاسی را شناخت. علاوه بر آن، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و ادبی را در آن زندان، ملاقات کرد. فضای متفاوت و تلخ زندان و آشنایی با "آدونیس"، شاعر معروف در آنجا، سراسر زندگی‌اش را تحت تأثیر قرار داد و او را از روستازاده‌ای تنگدست و بی‌آینده به شخصیتی بسیار خاص و منفرد تبدیل کرد. او اولین شعرهای مهمش را روی کاغذهای سیگار و لباس‌هایش نوشت. (قیم، ۲۰۰۶: ۱۶)

پس از آزادی به‌صورت غیرقانونی و با پای پیاده از مرز گذشت تا نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه را در لبنان به‌سر ببرد؛ جایی که با معرفی آدونیس و آشنایی با شاعران و ناشران مجله‌ی شعر در بیروت به شهرت رسید. "یوسف الخال"، "بدر شاکر السیاب" -شاعر بزرگ عراقی- و "سنیه صالح" - همسر آینده‌اش - از مهم‌ترین یارانش در بیروت بودند. (همان: ۴۳) اولین مجموعه اشعارش "غمی در مهتاب" در ۱۹۵۹م و دومین مجموعه، "اتاقی با میلیون‌ها دیوار" در ۱۹۶۰م هر دو در بیروت منتشر شدند. در سال ۱۹۶۰م همچنین اولین نمایشنامه‌هایش را نوشت: "گنجشک گوزپشت" و "دلک". زمانی به سوریه برگشت که آوازه‌ای بلند یافته بود؛ اما خیلی زود و در ۱۹۶۱م باز هم- و این‌بار به‌مدت سه ماه- به زندان افتاد درحالی‌که سنیه

صالح هم برای ادامه‌ی تحصیلات دانشگاهی، مقیم دمشق شده بود. آن دو پس از خروج ماغوط از زندان، ازدواج کردند. اولین مجموعه اشعارش در آن سال (۱۹۶۱م) جایزه‌ی روزنامه‌ی "النهار" لبنان را به خود اختصاص داد.

کتاب مهم دیگرش "شادی، پیشه‌ی من نیست"، در ۱۹۷۰م انتشار یافت و او نویسنده‌ی ستونی روزانه در روزنامه‌ی دولتی "تشرین" شد. سردبیری و نویسندگی روزنامه‌ی "الشُرطه" (بخش صفحه‌ی آخر) و نویسندگی در مجله‌ی هفتگی المستقبل (بخش آلیس در سرزمین عجایب)، کارهای مطبوعاتی دیگر او در دهه‌ی هفتاد بود. در سال‌های ۱۹۷۳م و ۱۹۷۶م نمایشنامه‌ی دیگرش "دهکده‌ی تشرین" روی صحنه رفت و تنها داستانش به نام "تاب" منتشر شد. نمایشنامه‌های مشهور دیگرش در این دهه، "غربت" در ۱۹۷۶م و "به سلامتی تو، ای وطن" در ۱۹۷۹م اجرا شد.

دهه‌ی هشتاد، تلخ‌ترین سال‌های زندگی‌اش بود؛ در ۱۹۸۴م درحالی‌که اولین فیلمنامه‌اش با نام "مرزها" با شرکت هنرپیشه‌ی بزرگ سوریه "ذرید لحام" فیلمبرداری می‌شد، خواهرش را بر اثر سرطان از دست داد. سال بعد پدرش و پس از او همسر شاعرش، سنیه صالح، که از او دو دختر به جا ماند، درگذشتند. سنیه صالح ده ماه تمام در بیمارستانی در حومه‌ی پاریس، بستری بود. دومین فیلمنامه‌اش به نام "گزارش" در ۱۹۸۷م به فیلم برگردانده شد (باز هم با بازی ذرید لحام). در همان سال مادرش هم درگذشت. همچنین کتاب دیگرش "به وطنم خیانت خواهم کرد" پس از دو سال توقیف در ۱۹۸۷م انتشار یافت. (لوی، ۲۰۰۲: ۲۴۰)

حوادث تلخ دهه‌ی هشتاد- او را که شخصیتی تکرو داشت- بیش از پیش منزوی و خانه‌نشین کرد. افراط در سیگار که همراه همیشگی‌اش بود و اضافه‌وزن که به تدریج با او پیش می‌آمد، هم‌زمان او را از پا انداختند. در سال ۱۹۹۹م نمایشنامه‌ای به نام "مخالف جریان" فقط از او انتشار یافت.

پس از آن، ماغوط دوباره به صحنه برگشت و سیل جایزه‌ها و بزرگداشت‌ها به سویش سرازیر شد. ابتدا مدال ریاست‌جمهوری سوریه را به او دادند. در سال ۲۰۰۱م مجموعه‌ی جدیدش "جلاد گل‌ها" را منتشر کرد. در همان سال "لوی آدم"، نویسنده‌ی سوری، کتابی درباره‌اش نوشت با نام "محمد ماغوط، وطنی در وطن" و در سال ۲۰۰۲م خلیل صویلح روزنامه‌نگار، کتابی شامل گفت‌وگوهایش با ماغوط، منتشر کرد. سال ۲۰۰۵م مجموعه‌ی

دیگرش "شرق بهشت، غرب خدا" انتشار یافت و آخرین مجموعه وی "بادیه‌نشین سرخ" در سال ۲۰۰۶م بود. محمد ماغوظ در سوم آوریل ۲۰۰۶م بر اثر سرطان درگذشت.

۶. اختلال تنیدگی حاد و پس ضربه‌ای

اضطراب به اختلاف آنچه در زمان حال اتفاق می‌افتد و آن چیزی بازمی‌گردد که قرار است در آینده اتفاق بیفتد؛ یعنی با آگاهی از آنچه هم اکنون اتفاق افتاده است، یک تفسیر و پیش‌بینی شکل می‌گیرد که فرد را به سوی احساس نگرانی و اضطراب سوق می‌دهد. استرس یک اصطکاک و تأخیر یا فشاری است که تحمل آن سخت است و روزبه‌روز بر توانایی‌های فرد تأثیر می‌گذارد. (آشلی، ۱۳۸۳: ۱۶) اختلال استرس پس از ضربه، هردو بخش استرس و اضطراب را دارد و هردوی آن‌ها بر اثر یک سانحه و ضربه‌ی آسیب‌رسان در گذشته پدیدار شده‌اند. (همان: ۱۷)

وقایع ضربه‌ای که به‌طور مستقیم تجربه می‌شوند، شامل موارد زیر است؛ اما تنها محدود به آن‌ها نیستند: حملات خشونت‌آمیز، دزدیده شدن، حبس به‌عنوان زندانی سیاسی و... (آدریان ولز، ۱۳۸۸: ۴۸) از آنجا که این اختلال براساس وجود اضطراب گسترده مشخص می‌شود، در *DSM-IV*^۱ در مقوله‌ی اختلال‌های اضطرابی قرار گرفته است. البته می‌توان این اختلال را به‌دلیل آنکه منبع تنیدگی یک رویداد برونی به‌شدت دردناک است، از اختلال‌های اضطرابی دیگر متمایز کرد.

به هر صورت، موجه یا غیرموجه بودن "اختلال تنیدگی و پس‌ضربه‌ای" می‌تواند فرد را ناتوان کند. قربانی این حوادث ممکن است روزها، هفته‌ها یا ماه‌ها به یادآوری درد و رنج ناشی از حادثه‌ی ضربه‌ای بپردازد و یا به‌شکل کابوس‌ها مجدداً آن را یادآوری کند. خواب‌ها و رؤیاهایی که در "روان‌رنجوری آسیب‌زا" رخ می‌دهند، این مشخصه را دارند که مکرراً بیمار را

۱- انجمن روان‌پزشکی آمریکا (American psychiatry association) که از معتبرترین مراجع علم پزشکی است، هر ساله با جمع‌آوری نتایج تحقیقات انجام شده در سراسر جهان به نحوه‌ی تشخیص و گروه بندی بیماری‌ها و اختلال‌های روانی با استفاده از معیارهای شخصی می‌پردازند. مجموعه معیارهای این انجمن را با نام DSM می‌شناسیم که یک عدد یونانی مثل IV در انتهای آن دیده می‌شود و نشان دهنده شماره‌ی نسخه آن است.

به وضعیت حادثه‌ای بازگردانند که برای او رخ داده است. این امر، بیمار را بسیار اندک به شگفتی درمی‌اندازد. او فکر می‌کند این واقعیت که تجربه‌ی آسیب‌زا به‌طور مداوم، خود را بر او حتی در حال خواب تحمیل می‌کند، اثبات قوت این تجربه است. می‌توان گفت که بیمار دل‌مشغولِ آسیب خود شده است. دل‌مشغولی‌ها با تجربه‌ای که آغازگر بیماری بوده است، مدت زمانی طولانی است که برای ما در "هیستری" امر آشناست. بروئر و فروید در سال ۱۸۹۳م اعلام کردند که «افراد هیستریک اغلب از به یاد آوردن خاطرات، در رنج و عذاب‌اند. (فروید، ۱۳۸۲: ۳۱)

در پاره‌ای از موارد، محرک‌هایی که رویداد را به یاد می‌آورند، ممکن است موجب شوند تا فرد صحنه‌ی رویداد یا سانحه را مدام در ذهن خود زنده کند. در همین حال در قربانیان چنین اختلال‌هایی، کاهش واکنش نسبت به محیط کنونی یعنی نوعی "بی‌حسی هیجانی" مشاهده می‌شود.

از نشانه‌های جسمانی استرس پس از ضربه این است که مثلاً شخص از بی‌خوابی رنج می‌برد و حساسیت او نسبت به سروصدا افزایش می‌یابد که حتی بازشدن در باعث می‌شود تا از جای خود بجهد. افزون بر این اغلب، دچار افسردگی می‌شود، آستانه‌ی تحمل او کاهش می‌یابد و کمترین ناکامی می‌تواند او را به شدت برانگیخته کند.

احتمال بروز تنیدگی حاد و پس‌ضربه‌ای، به توانایی روان‌شناختی فرد در وهله‌ی قبل از وقوع رویداد ضربه‌آمیز و همچنین به ماهیت ضربه بستگی دارد. ضربه‌های ناشی از اعمال انسانی، به مراتب بیشتر از سوانح طبیعی به ایجاد واکنش‌های وخیم منجر می‌شوند. براساس ضوابط نشانه‌شناختی در صورتی که نشانه‌های اضطرابی در خلال چهار هفته پس از رویداد تنش‌زا آغاز شوند و تا دو تا بیست‌وهشت روز پایدار بمانند، می‌توان به تشخیص اختلال تنیدگی پس‌ضربه‌ای عنوان شود. (ال روزنهان، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

۷. آثار نامطلوب زندان و فقر بر روان شاعرانه‌ی ماغوط

۱-۷. فقر عامل اجتماعی مؤثر بر روان‌رنجوری ماغوط

در مورد زندگی شاعر باید به فقری پردازیم که در گوشه‌گوشه‌ی آثارش و در پژواک رنج‌های

تحمیل‌شده از جانب جامعه‌ی طبقاتی سوریه نمایان است. مفهوم "فقر مطلق" بر پایه‌ی مفهوم معیشت - یعنی شرایط اساسی برای حفظ و تداوم زندگی سالم جسمانی - استوار است. کسانی که فاقد این ملزومات اساسی زندگی، مثل غذای کافی، مسکن و پوشاک، هستند، در فقر به‌سر می‌برند. (گیدنز، ۱۳۸۸: ۴۴۸)

در جامعه‌ی محمد ماغوط، مردم به دو دسته‌ی امیران و کشاورزان، تقسیم می‌شدند؛ امیران در رفاه و کشاورزان در فقر به‌سر می‌بردند. استان "حما" جایی که سرزمین سلمیه در آن واقع شده بود، توسط چهار زمین‌دار بزرگ که ۸۶ دهکده را به خود اختصاص داده بودند، اداره می‌شد. (صبح‌خیز، ۱۳۶۳: ۴۸)

پدر محمد ماغوط، نیز به‌گفته‌ی ماغوط، فردی سازش‌کار و فقیر بود. زندگی را از راه کشاورزی و کار بر زمین‌های دیگران همچون برده می‌گذراند. (صوبلح، ۲۰۰۲: ۱۲) محمد ماغوط مزه‌ی تلخ فقر را در آغاز زندگی چشید، آن زمان که هنوز توان درک ظلم بشری را نداشت.

تصاویر کودکی ماغوط، آنچه در حافظه‌ی او از این قسمت از زندگی، باقی مانده است، همیشه جذاب و رؤیایی نیست. تصاویری که ماغوط در حافظه‌ی خویش نگه داشته، تصاویری معمولی می‌نماید؛ اما حاوی تأثراتی عمیق از رنجی است که جامعه بر او و کودکان شبیه به او تحمیل کرده است. در واقع، او در سروده‌هایش به گره‌گشایی و تصعید عقده‌های دوران کودکی خود می‌پردازد. او از فقر و عدم امنیت غذایی و روانی رنج می‌برده است. بیشتر تصاویری که ماغوط از کودکی خود انتخاب می‌کند، شامل کودکی است که با چشمان خیره و بدون لباس و وضعیت بهداشتی مناسب، به آینده‌ی خویش می‌اندیشد. او در شعر خویش می‌گوید: من تنه‌ایم، کودکی نادان با چشمان از حدقه بیرون‌زده و موهای پریشان و فروریخته بر شانه‌هایم همچون پشم:

«أنا وَّحدي، الطفلُ الأبله

ذو العینِ الدبقة

و الشعرُ المسترسلُ علی کتفی کالصوف» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۰۰)

او در خانواده‌ای پرجمعیت متولد شد و نارضایتی از تعداد افراد خانواده و فقر موجود در جامعه، سبب می‌شود از تصاویری در اشعارش استفاده کند که به‌طور مستقیم به این معضل

موجود در جامعه‌ی خویش پدیدار می‌شود که سبب فقر بیشتر اجتماع می‌شود. او در تصویری غیرقابل باور، کودکان را که در کوچه در حال بازی هستند، به پشه‌های مالاریا تشبیه می‌کند که در حال جوشیدن، در برابر خدا و خیابان‌های تیره و تاریک هستند:

«حَيْثُ الْأَطْفَالُ الصِّغَارُ

يَتَدَفَّقُونَ كَالْمَلَارِيَا

أَمَامَ اللَّهِ وَ الشَّوَارِعِ الدَّامِسَةِ» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۸)

هر کسی به این قطعه از شعر ماغوط بنگرد، تصور می‌کند که تنها به نوعی "پارادوکس معنایی" در شعر او برخورد کرده، اما حقیقت امر، این است که ماغوط با تشبیه کودکان کوچک به مالاریا، خواهان نشان‌دادن این واقعیت اجتماعی سرزمینش است که کودکان در آنجا نسبت به حجم کوچه‌ها و خیابان‌ها زیادند؛ گویی آن‌ها به خاطر تعداد زیادشان، چون پشه‌های مالاریا هستند. به نظر ماغوط، فقرا با اینکه تلاش‌شان بیش از همه است، از همه بیشتر زجر می‌کشند. گویی آن‌ها صبح زود قبل از همه بیدار می‌شوند، تا مبادا کسی در عذاب بر آن‌ها پیشی گیرد:

«الْفُقَرَاءُ يَسْتَيْقِظُونَ مُبَكَّرِينَ قَبْلَ جَمِيعِ

حَتَّى لَا يَسْبِقَهُمْ إِلَى الْعَذَابِ أَحَدٌ» (ماغوط، ۲۰۰۷: ۷۶)

ماغوط در اشعارش نشان می‌دهد که از امکانات رفاهی‌ای چون خوراک و پوشاک و سرپناه و بهداشت، بی‌بهره بوده است و در قطعه‌ای می‌سراید؛ همه‌ی روزهایی که بی‌غذا و تمام شب-هایی که بی‌پتو گذراندم و هر شبی که آواره و سرگردان در خیابان‌ها پشت سر نهادم یا در باغ‌ها و بستان‌ها خوابیدم و هر شپشی را که این آرایشگر یا آن کسی که در سرم می‌کاوید به آن برخورد...

وَ كُلِّ الْأَيَّامِ الَّتِي قَضَيْتُهَا بِلَا طَعَامِ

وَ اللَّيَالِي بِلَا غِطَاءِ

وَ كُلِّ لَيْلَةٍ قَضَيْتُهَا مُسَرِّدًا فِي الشَّوَارِعِ

أَوْ نَائِمًا فِي الْبَسَاتِينِ وَ الْحَدَائِقِ

وَ كُلِّ قَمَلَةٍ عَثَرَ عَلَيْهَا هَذَا الْحَلَّاقُ أَوْ ذَاكَ الْمُقْتَسِ فِي رَأْسِي... (ماغوط، ۲۰۰۶: ۳۳)

با فرورفتن در خاطرات تلخ گذشته، خودش را به‌خاطر می‌آورد که بر در مدرسه ایستاده و اشک بر گونه‌هایش می‌لغزد و از شدت خشم، دسته‌ی کیف مدرسه‌اش را می‌فشرد. خواهران لاغر و نزارش را می‌بیند که گوش‌های‌شان مزین به نخعی ناچیز است:

تَذَكَّرُ دُمُوعَكَ فِي بَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ
وَأَصَابِعُكَ الَّتِي إِهْتَرَأَتْ عَلَى قَبْضَاتِ الْحَقَائِبِ
تَذَكَّرُ شَقِيقَاتِكَ النَّحِيلَاتِ
وَأَذَانَهُنَّ الْمُثَقَبَةَ بِالْحَيْطَانِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۲۷)

۸. روحیه‌ی شاعرانه، عامل روان‌شناختی مؤثر بر اضطراب ماغوط

از لحاظ روان‌شناختی، روحیه‌ی شاعرانه و آن که شعر می‌گوید، لطیف و حساس است. ماغوط هرچند سرکش و عاصی معرفی شده است، نهانی زودرنج و احساساتی داشت. در داستان الأرحوحة "فهد التنبل" (شخصیت اول داستان)، که در واقع تصویر ماغوط است، مادرش او را این‌گونه معرفی می‌کند: او تنها کسی در روستای ماست که پرستوها از او نمی‌ترسند و بر سر و شانه‌اش می‌نشینند و آب میان لبانش را می‌نوشند. (ماغوط، ۱۹۹۱: ۴۲)

آری، این محمد ماغوط است. شاعری که با طبعی سرشار از نیکی و نیک‌خواهی در آثارش به‌دنبال آدمیت گم‌گشته در انسان است. او پس از زندان، توان ترمیم جراحات‌های خود را ندارد. واقعه‌ای که خواب شیرین را از چشمان او ربود و احساس امنیت و امید را در او کشت. دیگر اطمینان‌کردن به آدم‌ها برایش آسان نبود. گوشه‌گیری و انزوا جزئی از اخلاقش شد. برای به خواب‌بردن آندوه‌ها و تألمات روحی‌اش، راهی جز شراب و سیگار نمی‌دید. در میان واکاوی خاطراتش، شعر می‌سرود و برای تسکین دردهایش به دنبال متهمی در عالم می‌گشت تا شاید جور زمانه را در آغوش کشد و تمام بدی‌های دنیا را به او نسبت دهد.

۹. ضربه‌ی زندان در حافظه‌ی ماغوط

با مطالعه در زندگی ماغوط پیداست که او ماه‌ها به‌عنوان زندانی سیاسی در زندان "المزّه" مورد شکنجه و آزار قرار گرفته است. گواه درستی گفته‌ی ما خاطراتی است که محمد ماغوط در

زندان نوشت و بعدها به‌عنوان رمان "الأرجوحة" به چاپ رسید و همچنین قصیده‌ی "القتل" که اولین شعر او و بیانگر احساسات عمیقش در زندان است. او در رمان خود، به‌دقت، شکنجه‌های موخس و ضدانسانی را به‌تصویر می‌کشد. شکنجه‌هایی که خاطراتش حتی یک لحظه او را رها نکرد و در مصاحبه‌ای که سه هفته قبل از مرگش انجام داد، به زندان، بازجویی، شکست شرف انسانی، تنفر و بیزاری از زندان‌های سیاسی اشاره کرد.

شکنجه‌هایی نظیر سوزاندن پوست بدن با سیگار، فروکردن سوزن زیر ناخن‌ها، با آتش و آب یخ سوزاندن پوست، زدن چکش بر دنده‌ها از جمله امور ضدبشری است که شاعر نام‌آشنای سرزمین سوریه، طعم تلخ آن را چشیده است:

"آیا پوستش را با سیگار سوزانندید؟ به تو می‌گویم... وسیله‌ای نیست که امتحان نکرده باشیم؛ اما موفق نشدیم او را مجبور به اقرار کنیم، زیر ناخن‌هایش سوزن فروکردیم و با شلاق او را چون تارهای موسیقی زدیم، او را برهنه بر اجاق خوراک‌پزی و آب یخ نشانیدیم و با چکش بر دنده‌هایش زدیم". (ماغوط، ۱۹۹۱: ۳۶)

و در قصیده‌ی "القتل" نیز به شکنجه‌های داخل زندان اشاره کرده است. شلاق‌ها و لگدهایی که بر پیکر نیمه‌جان‌ش فرود می‌آمدند. این چنین طعم نامطبوع بالاترین فریادهای ضدبشری را می‌شنود:

أَدُوْقُ طَعْمَ ضَحِيحِ الْإِنْسَانِي فِي أَقْسَى مَرَاجِلِهِ
مَثَاتُ السَّيَاطِ وَالْأَقْدَامِ الْيَابِسَةِ
إِهْمَمَتْ عَلَيَّ جَسَدِي اللَّاهِثِ (ماغوط، ۱۹۵۹: ۵۷)

طبیعی است که این همه شکنجه و عذاب بر روان شاعری با احساسات لطیف و زخم‌خورده از اجتماع، اثری عمیق بر جای گذارد و روان او را در اضطرابی بی‌پایان غرق کند؛ اضطرابی که از ترسی با منبع مشخص در زندان آغاز شد و کم‌کم این ترس پس از رهایی از زندان، کهنه و به اضطرابی با منبع نامشخص تبدیل شد که جسم و روان ماغوط را ذره‌ذره در خود حل کرد. هر روز زندان برای ماغوط، با تهدید و رعب فراوان همراه بود. تهدیدی که تمامیت فیزیکی و روانی او را دربر می‌گرفت و پاسخ ماغوط، ترس و وحشت‌زدگی و ناامیدی از اطراف بود.

او بسیار واضح و ملموس در قصیده‌ی "القتل" دل‌پر از ترس و تشویش خود را در برابر

این همه نامردمی، به آهوپی تشبیه می‌کند که در میان دریاچه‌ی پر از تمساح‌های گرسنه به دام افتاده است و عمق دلهره‌ی تجربه‌شده‌ی خود را به زیبایی بیان می‌کند. آهوپی بی‌دفاع که با دستان در خون بسته‌ی خود، تنها می‌تواند در چشمان مرگ، خیره بنگرد و توان هیچ دفاع و حرکتی در برابر دشمن جان خویش را نداشته باشد:

كُنْتُ لِأَمِيرٍ أَيْ وَجِهٍ مِنْ تِلْكَ الْوَجُوهِ
الَّتِي تُصَادِفُهَا فِي السُّوقِ وَ الْبِاصَاتِ وَ الْمُظَاهِرَاتِ
وُجُوهُ مُتَعَطِّشَةٌ نَشْوِي
عَلَى الْقَلْبِ وَ الصَّدْرِ كَأَنَّ غَزَالَ الرُّعْبِ يَمِشِي
بُحَيْرَةَ التَّمَاسِيحِ تَمُرُّ بِمَرِحَلَةِ الْمَجَاعَةِ (همان: ۵۸)

او در مصاحبه‌ای زندان را این‌گونه به تصویر می‌کشد: "در زندان، همه‌ی چیزهای قشنگ در برابرم فروریخت، زیبایی‌های زندگی سقوط کرد و در مقابلم چیزی جز ترس و وحشت باقی نماند. آنجا سنگدلی و وحشت، حکم‌فرما بود. تحمل آن همه ظلم و توهین را نداشتم". (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۶)

در اینکه زندان، تراژدی‌ساز و نقطه‌ی عطفی در زندگی ماغوط است، هیچ شکی نیست؛ اما این‌که برخورد ماغوط به‌عنوان یک انسان سالم در برابر این ضربه‌ی واردشده بر روحش چه بوده، جای بحث و بررسی دارد. همه‌ی ما انسان‌ها به‌خاطر شرایط اصلاح‌ناپذیر دنیا، روزانه با اضطراب‌ها و تنش‌های بسیاری مواجه می‌شویم، این اضطراب‌ها ناشی از آسیب‌ها و رویدادهای بدی است که برای ما پدید می‌آید؛ ولی ما معمولاً برای بسیاری از صدمات، آمادگی داریم یا حداقل راه‌هایی را برای کاستن از ضربه‌ها می‌شناسیم؛ اما اگر ضربه و آسیب، باعث بروز فشارهای شدید بر سیستم اعصاب مرکزی شود، روان انسان در مقابله با آن‌ها، شاید عقب‌نشینی کند. این فشارهای شدید، تکانشی است که سطح ناهشیار روان انسان را تحت تأثیر قرار داده و شخص، تسلیم آن می‌شود و در دسته‌بندی تعریف‌شده در مورد انواع اضطراب از دیدگاه فروید در رده‌ی اضطراب روان‌رنجور^۱ قرار می‌گیرد.

۱- دسته‌بندی تعریف شده اضطراب از دیدگاه فروید: اضطراب واقع بینانه از این انتظار ناشی می‌شود که

آنچه از آثار ماغوط برداشت می‌شود، ظهور اختلال استرس پس از ضربه در روان وی است. از آنجا که این اختلال، نیاز به دخالت عوامل اجتماعی، فرهنگی، روان‌شناختی، و... دارد، ابتدا به بررسی این عوامل پرداختیم.

۱۰. نشانه‌های اضطراب موجود در روان ماغوط

با توجه به مطالبی که بیان شد، مشاهده می‌کنیم که عوامل زمینه‌ساز (فقر، عامل روان‌شناختی، ضربه‌ی زندان) برای بروز اختلال اضطراب پس از ضربه در محمد ماغوط مشهود است و نشانه‌های این اضطراب به شرح ذیل است:

۱-۱۰. نشخوار فکری حوادث تلخ^۱ و اختلال در خواب

محمد ماغوط در ذهن خود وقایع زندان را تکرار می‌کند. او از تکرار شکنجه‌ها لذت نمی‌برد. تکرار دوباره‌ی شکنجه‌ها و لحظات دردآور زندان امری است که روان ماغوط، ناخواسته انجام می‌دهد و ناآگاهانه با این کار به تقویت اضطراب خود می‌پردازد. او توان درک گرفتارشدن در چنین مردابی را ندارد و پیوسته به تکرار آن‌ها می‌پردازد. او حادثه را یادآوری می‌کند. از خود می‌پرسد: چرا من؟ به چه تهمتی؟ و جواب می‌دهد تا پاسخش قانع‌کننده باشد.

او می‌گوید: در آغاز خوابی آشفته، از یکی از پاچه‌های شلوار خارج شدم و به سوی زندان المزه و عبدالحمید سراج- شکنجه‌گر ماغوط- و فرزندان و نسلش بالا رفتم، آن نه خواب و نه کابوس بود، آن مجازات بود، به خاطر چه؟ چه کاری انجام دادم؟

رویدادهای دنیای واقعی نمی‌توانند برای خود زیان بخش باشد معمولاً منظور از ترس همین نوع اضطراب است. اضطراب روان رنجور از این احتمال ناشی می‌شود که شخص تسلیم تکانه هایش می‌شود، به ویژه تکانه‌های ناهشیار جنسی و پرخاشگرانه، میل ناهشیار به شکست دادن کسی که سرنوشت مهمی را کنترل می‌کند، می‌تواند اضطراب روان رنجور را به بار آورد. وجدان یا اضطراب اخلاقی زمانی ایجاد می‌شود که شخص پیش بینی می‌کند رفتار او معیار شخصی وی را نقض خواهد کرد (دیوید روزنهان، ۱۰۹).

۱- نوعی از فعالیت مفهومی تکرار شونده، نشخوار فکری است که عمدتاً معطوف به گذشته است، به طرح سؤال‌هایی مانند "چرا" و "یعنی چه" می‌پردازد (ولز، ۱۰۶).

فِي بَدَايَةِ خُلْمٍ مُشَوِّشٍ خَرَجْتُ مِنْ أَحَدِ كُمَيِّ الْبَنْطَلُونَ صَعْدًا إِلَى سِجْنِ الْمَرْةِ وَ عَبْدِالْحَمِيدِ السَّرَاحِ وَ
أَوْلَادِهِ وَ أَحْفَادِهِ
إِنَّهُ لَيْسَ خُلْمًا وَ لَا كَابُوسًا
إِنَّهُ عَقُوبَةٌ (ماغوظ، ۲۰۰۶: ۱۹)

می‌گوید: «الان، هنگامی که شکنجه‌ها را به‌خاطر می‌آورم، در آن زمان من، تنها نوزده سال داشتم، می‌پرسم: به چه اتهامی گرفتار شدم؟ و جوابی روشن برای این سؤال نمی‌یابم. در آن وقت تنها، روستایی کشاورز ساده‌ای بودم که از دنیا فقط مرزهای روستایش را می‌شناخت. (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۷)

تمام عبادات اسلام را حاضر است برای رهایی از کابوس زندان انجام دهد و می‌گوید: پروردگارا پنجاه رکعت در ثنیه‌ای می‌خوانم؛ لقمه و جوهر و غذای فرزندانم را پاک خواهم کرد؛ به بیت‌الله الحرام بدون زاد و توشه‌ای می‌روم و بازمی‌گردم؛ ولی مرا فقط یک شب از این خواب، خلاص کن از این کابوس پیچیده و اگر آن ممکن نیست، پس به من اجازه‌ی مونتاز بعضی جاها و حالت‌های تکراری را بده:

«يَا إِلَهِي سَأُصَلِّيَ خَمْسِينَ رَكْعَةً فِي الثَّانِيَةِ
سَأُرْكِي بِلِقْمَتِي وَ مُحَبَّرَتِي وَ قُوتِ أَطْفَالِي
بَلْ سَأُحُجُّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ذَهَابًا وَ إِيَابًا دُونَ زَادٍ أَوْ مَاءٍ
وَلَكِنْ أُرْحِي فَقَطْ مِنْ هَذَا الْخُلْمِ
هَذَا الْكَابُوسِ الْخَلَزُونِي لَيْلَةً وَاحِدَةً
وَ إِذَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مُكِنًّا

فَأَسْمِحْ لِي بِإِحْرَاءِ مُونْتَاكِ لِبَعْضِ الْمَوَاقِعِ وَ الْحَالَاتِ الْمُتَكَرِّرَةِ» (ماغوظ، ۲۰۰۷: ۲۰)

او به هنگام خواب، تنها جسمش بر زمین است و مغزش در زندان‌ها و گام‌هایش در کوجه‌ها و دستانش در لانه‌ی پرندگان می‌گردد، انگار زندان از حیطه‌ی جمجمه‌ی او خارج‌شدنی نیست:

أَنَا مٌ

وَ لَا شَيْءٌ غَيْرَ جِلْدِي عَلَى الْفَرَاشِ

جُمُحَمَّتِي فِي السُّجُونِ

قَدَامَائِي فِي الْأَرْقَةِ

يَدَائِي فِي الْأَعْشَاشِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۱۴)

ماغوط در قطعه‌ای به صورت کاملاً ناخواسته از صنعت تداعی آزاد^۱ فروید استفاده کرده است و کلماتی را پشت سرهم بیان می‌کند که انگار، دغدغهی روز و شب اوست؛ سرما، نان خشک، زندان، شلاق، راستی، بی‌گناهی، شپش و کرامت عواملی هستند که در ذهنش مانعی برای رسیدن به موفقیت‌های بزرگ چون رسیدن به جایزه‌های بین‌المللی و فرهنگی و خواندن ترجمه‌های بیوت، وگنر و ارنست همینگوی است. در واقع، ابتدا به فقر خود با کلمات سرما و نان خشک و سپس زندان و شلاق و این‌که بی‌گناه، گرفتار شده، اشاره کرده می‌گوید:

مَنْ يُوَصِّلُنِي إِلَى الْمَجْدِ

وَ الْجَوَائِزِ الْعَالَمِيَةِ الْكُبْرَى - نوبل أو سواها -

الثَّقَافَةِ

وَ تَرْجَمَاتِ الْبُيُوتِ وَ فُوكِنِرِ وَ أَرْنِسْتِ هِمْنِغُوَايِ

بَلْ

الرَّبْرَدِ

الْحُبْرِ الْيَابِسِ

السُّجُونِ

السِّيَاطِ

الصِّدْقِ

الْبِرَاءَةِ

الْقَمَلِ

(ماغوط، ۲۰۰۷: ۶۲)

۱- free association؛ تداعی آزاد، فن تجسسی روان‌کاوی که توسط فروید وضع شده و به واسطه‌ی آن، بیمار می‌خواهد بدون ذخیره کردن با سانسور، درونه‌های گذرای ذهنش را فعال کند (مجموعه من الکتاب، ۵۶).

سکوت، رنگ و بوی دیگری برای ماغوط دارد. او در اعماق سکوتش به دنبال صداهایی چون زنجیره زنجیرها و افتادن صخره‌ها از شیب و فریاد پرنندگان در لانه‌ی خود می‌گردد. سکوت برایش جولانگاه خاطرات تلخ زندان و محیط دوران کودکی‌اش است:

هَذَا الصَّمْتُ الْمُطَبَّقُ يَحْطِمُ أَعْصَابِي
أُرِيدُ أَيْ صَوْتٍ وَ مِنْ أَيْ مَكَانٍ
فَعَقَّةَ سَلْسَلٍ فِي سَجْنٍ
تَدَحْرُجُ صَخُورٍ مِنْ مُنْحَدِرٍ
صُرَاخِ طُيُورٍ فِي فَجٍّ (ماغوط، ۲۰۰۷: ۱۷۲)

در جایی دیگر، بیان می‌کند که قلمش او را به یاد مرگ می‌اندازد؛ این‌که زندان، هرگز او را ترک نمی‌کند و او را مجبور می‌کند برای تسکین دردهایش بنویسد:

هَذَا الْقَلَمُ سَيُورِدُنِي حَنْفِي
لَمْ يَتْرَكَ سِجْنًا إِلَّا وَ قَادِنِي إِلَيْهِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۱۳)

۱-۲. بدبینی و بی‌اعتمادی به اجتماع

بدبینی به آدم‌ها سبب می‌شود که ماغوط، هم‌نشین خوبی برای دیگران نباشد و خود، خوب به این امر آگاه است. در "بدوی الأحمر" می‌سراید: چه کسی هم‌نشینی، هم‌صحبتی و هم‌پیاستگی مرا می‌خواهد؟ قبل از غروب خورشید باید بشتابد؛ یعنی آن شخص، قبل از این‌که آفتاب غروب کند، باید از خانه‌ی من بگریزد؛ زیرا بعد از غروب خورشید، خداوند باید به آن کسی که به من نزدیک شده یا در خانه‌ی مرا زده است، کمک کند. زمانی که آسمان پر از ابر می‌شود، آنجا اخمو و بداخلاق می‌نشینم؛ همچون دل آسمان، نه فکر می‌کنم و نه چیزی به-خاطر می‌آورم و نه آرزویی در سر دارم، بلکه به‌جای همه‌ی این‌ها می‌نوشم و سیگار دود می‌کنم و هنگام صبح، بهار و گل‌ها و پرنندگان را در دفاترم می‌بینی:

مَنْ يَرِيدُ مُجَالِسَتِي وَ مُشَارِكَتِي حَدِيثِي وَ كَأْسِي؟
فَلَيْسَ عَ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ

وَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ اللَّهُ فِي عَوْنِ كُلِّ مَنْ يَقْتَرِبُ مِنِّي أَوْ يَقْرَعُ بَابِي

وَ عِنْدَمَا تَمْتَلِيءُ السَّمَاءُ بِالْعُيُومِ

حَيْثُ أُجْلِسُ مُقْطِباً مُكْفَهَرًا كَالسَّمَاءِ ذَاتَهَا

لَا أُفَكِّرُ

لَا أُتَدَكَّرُ

لَا أَحْلَمُ

بَلْ أَشْرِبُ وَ أُدَحِّنُ

وَ فِي الصَّبَاحِ أَنْظُرُوا

أَيَّ رَيْبٍ وَ زُهُورٍ وَ طُيُورٍ فِي ذَفَاتِرِي (ماغوط، ۲۰۰۶: ۳۹۹)

گاهی اوقات، هنرمند چنان خودگرای بوده یا انگاشته می‌شود که گویی کوچک‌ترین نیازی به دیگران از خود نشان نمی‌دهد. (هرتز، ۱۳۷۱: ۱۹) محمد ماغوط نیز گاهی اوقات، این‌گونه است؛ تنهایی را در برابر اجتماع، انتخاب می‌کند. او هم‌دردی اجتماعی را حتی نقض می‌کند و حاضر است تمام مشکلات زندگی‌اش را با تنهایی‌اش تقسیم کند و برای زندگی، نیازی به دیگران نمی‌بیند و می‌سراید: می‌خواهم تنها باشم در عشقم، عذابم، بزرگی‌ام، داده‌هایم، هدیه‌ام، کینه‌ام و تخت خوابم:

أُرِيدُ أَنْ أَكُونَ وَحِيداً فِي حُجِّي

وَ عَذَابِي

وَ كِبْرِيَائِي

وَ عَطَائِي

وَ كِرَاهِيَّتِي

وَ سَرِيرِي (ماغوط، ۲۰۰۷: ۲۷۲)

در قطعه‌ای می‌گوید با اینکه ده‌ها جایزه‌ی ادبی گرفته است و افراد زیادی برای او کف می‌زنند و او را تشویق می‌کنند، کتاب‌های او به زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شده است، برای ورودش، فرش قرمز پهن می‌کنند و انسان‌های مشهور پیرامونش را گرفته‌اند، اما هفتاد سالگی‌اش را جشن می‌گیرد بی آن که کسی در جشن او شرکت کند. تنها مگس‌ها در خوردن کیک با او

همراه هستند:

رُغَمَ الشَّهَادَاتِ وَ الْجَوَائِزِ وَ السُّيُوفِ وَ الدُّرُوعِ الَّتِي تَعْطِي الجُدْرَانَ
وَ الْأَوْيَمَةَ الَّتِي تَعْطِي صَدْرِي
وَ التَّصْفِيقُ المَدْوِيُّ أَيُّ ذَهَبْتُ وَ عُذْتُ وَ حَضَرْتُ
وَ كُنِّي المُرْتَجِمَةَ إِلَى كُلِّ لُغَاتِ العَالَمِ
وَ السَّجَّادُ الْأَحْمَرُ وَ صَلَاتُ الشَّرْفِ
وَ تَوْقِيعُ الأَثُورِ الفَاتِ وَ النُّجُومُ وَ المَشَاهِيرُ يَتَحَلَّقُونَ حَوْلِي عَلَي مَدَارِ السَّاعَةِ
هَذَا أَنَا أَحْتَفِلُ بِعِيدِ مِيلَادِي السَّبْعِينَ
وَ لَا أَخَذُ يَشَارِكُنِي المَائِدَةَ سِوَى الذُّبَابِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۳۹۴)

او خود را سوداوی و بیچاره معرفی می‌کند که دوستی برای پرکردن لحظات تنهایی‌اش او را همراهی نمی‌کند: "دوست ندارم با کسی روبه‌رو شوم، تنهایی و سکوت را دوست دارم. با حضور دیگران احساس تشویش و نگرانی می‌کنم. انسانی دیوانه و بدبخت هستم که در طول عمرم، شادی را نشناختم. من در سرما و گِل و بین قبرها زندگی کردم و امروز، احساس می‌کنم در روح و گام‌هایم آواره هستم. واقعاً دوستانی ندارم. دنیای من نوشتن است و خارج از دفاترم از بین می‌روم." (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۹)

۱۰-۳. افسردگی و کاهش امید به آینده

پس از زندان، شعله‌های امید در وجودش سرد می‌شود و مرگ را تنها سفر باقی مانده می‌داند تا غم‌ها و دردهایش را برای همیشه جا بگذارد. او می‌گوید: بدون هیچ امیدی و با قلبی که همچون گل سرخ کوچکی می‌تپد، با چیزهای غمگین در شبی وداع خواهم کرد و حباب‌های جوهر و نشانه‌های شراب سرد بر نایلون لزوج و سکوت ماه‌های طولانی و پشه‌بندی که خونم را می‌مکد، از همه‌ی چیزهای غمگین، دور خواهم شد:

بلا أمل

بقلبي الذي يخفق كوردي حمراء صغيرة
سأودعُ أشياءي الحزينة في ليلةٍ ما . . .

و بقع الخبر

و آثار الخمرة الباردة علي المشمع اللزج

و صمت الشهور الطويلة

و الناموس الذي يمض دمي

هي أشياء الحزينة

سأرحل عنها بعيداً . . . بعيداً (ماغوط، ۱۹۵۹: ۱۲)

در جایی دیگر از بافندگان می‌خواهد تا برای آرزوهایش کفنی گشاده ببافد:

أيها النساجون

أريد كفنًا واسعاً لأحلامي (ماغوط، ۲۰۰۶: ۵۳)

ماغوط زندگی را تیرگی در تیرگی می‌بیند. انگار کلاف زندگی‌اش پیچیده در سیاهی است، هیچ پروانه‌ای نیست که مجنون‌وار گردش بچرخد و هیچ نور دوری را در اعماق وجودش نمی‌یابد:

حياتي ظلام في ظلام

وهل ثمة فراشة تتخبط حولي بجنون

هل ثمة نور بعيد في أعماقي؟ (ماغوط، ۲۰۰۷: ۱۰۶)

او می‌گوید می‌دانم که آینده‌ام تاریک است و دندان‌هایم چون شمع هستند. می‌دانم که لبه‌ی نان به‌سختی خنجر خواهد شد:

أعرف أن مستقبلِي ظلام

و أنيابي شموغ

أعرف أن حدَّ الرغيف

سيعدو بصلاية الخنجر (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۶۳)

افسردگی و کلماتی که چون پیکانی ما را به آن‌سو رهنمون می‌شود در اشعار ماغوط واضح است. او در تصویری که آن را می‌سراید، به کنار هم گذاشتن عواملی حزن‌انگیز می‌پردازد و

می‌سراید: زمانی که موج‌ها همچون قبرها تاریک می‌شوند، خون اسیران زیر بادبان‌های بالایی جاری خواهد گشت و من بر موجی بلند خواهم ایستاد همان‌طور که فرمانده بر کنگره می‌ایستد و فریاد می‌زنم: پروردگارا من تنه‌ایم. او در این تصویر، اوج تنه‌ایی خود و اینکه انگار بر فراز تاریکی‌های موج، سوار است و کسی صدای او را نمی‌شنود را به تصویر می‌کشد و به خدا متوسل می‌شود:

عِنْدَمَا تَظَلِمُ الْأَمْوَاجُ كَالْقُبُورِ
وَ يَسِيلُ دَمَاءُ الْأَسْرَى تَحْتَ الْأَشْرَعَةِ الْغَارِيَةِ
سَأَقْفُ عَلَيَّ مَوْجَةً عَالِيَةً
كَمَا يَقْفُ الْقَائِدُ عَلَيَّ شُرْفَتِهِ
وَ أَصْرُحُ:

إِنِّي وَحِيدٌ يَا إِلَهِي (ماغوط، ۲۰۰۶: ۹۵)

او در قطعه‌ای خطاب به پدرش می‌گوید: تصور می‌کنی من خوشبختم؟! و پاسخ می‌دهد: هرگز! مرا از خاطراتت برکن:

وَ لَكِنْ... أَوْ تَظُنُّنِي سَعِيداً يَا أَبِي؟
أَبْداً...

فَأَقْتَلَعَنِي مِنْ ذَاكِرَتِكَ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۱۴)

اندوه، عشق اول و آخر ماغوط است:

أُيُّهَا الْحَزَنُ

يَا حُجِّي الْأَوَّلِ وَ الْأَخِيرِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۱۵۱)

۱۰-۴. مصرف شراب و دخانیات به عنوان روش‌های مقابله‌ای

خصوصیت بارز دیگری که با شخصیت ماغوط عجین شده، مصرف مداوم الکل و سیگار است. سوء مصرف مواد، به استفاده‌ی منظم از مواد بازمی‌گردد که در خُلق، تغییر ایجاد می‌کند. با اینکه روش مضر و مخربی برای جسم و روان محسوب می‌شود، بسیاری از سربازان قدیمی

جنگ با استفاده از مشروبات الکلی، موادی چون ماری‌جوآنا و مسکن قوی، چون مخدرها خود را در برابر حقایق جهان خارج از خود بی‌حس می‌کنند. (آشلی، ۱۳۸۳: ۳۴)

ماغوط، سیگارکشیدن را از سنین کودکی آغاز کرد و به این امر در اشعارش اذعان کرده است. او خود را در دوران کودکی به‌خاطر می‌آورد؛ کودکی با قرص نانی زیر بغل، چشم‌هایی کم‌سو و ته‌سیگاری در دهان که در خیابان پیدا کرده است:

«كُلُّ رَغِيفٍ تَحْتَ إِبْطِي

وَعَمَّشٌ فِي عَيْنِي

وَ عَقَبُ سِجَارَةٍ مِنَ الشَّرَاعِ فِي فَمِي» (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۲۶)

او در شعرهایش به این امر اشاره دارد که به‌طور مداوم، سیگار و شراب مصرف می‌کند. من در شراب و تنباکو و تنهایی و قرض، غرق شده‌ام و می‌خواهم که در بهترین احوال باشم:

وَ أَنَا عَارِضٌ بِالْحَمْرِ وَ التَّبَعِ وَ الوَحْدَةِ وَ الدُّيُونِ

وَ أُرِيدُ أَنْ أَكُونَ أَحْسَنَ حَالٍ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۴۰)

از زمانی که از خواب برمی‌خیزد و نفس می‌کشد با یک نگاه سرتاپایی به خودش تأکید می‌کند که سلامتی‌اش از دست رفته است و برای رهایی از چنگال درد و رنج، سیگار می‌کشد و شراب می‌نوشد:

حُطَّةً...

لِأَسْتَقِظَ وَ أَلْتَقِظَ أَنفَاسِي

وَ أَنَا كَدَّ مِنْ سَلَامَةٍ مَا كَانَ مَوْجُوداً بِنَظَرَةٍ شَامِلَةٍ

وَ أَدْحَنُ لِفَاقَتِي وَ أَشْرِبُ قَهْوَتِي (ماغوط، ۲۰۰۶: ۳۹)

در قطعه شعری گوید: اندوه‌ها و جراحاتم را دود خواهم کرد؛ همان‌گونه که اگر در پارکی در ساحل دریا بودم، آن‌ها را به فراموشی می‌سپردم و قصابدم را در ورای میله‌های زندان با طنابی یا رمان سفید دختربرج‌هی مدرسه‌ای می‌بستم و از پنجره به خارج از زندان پرتاب می‌کردم. سپس برخورد گام‌های زندانبان را دنبال می‌کنم که در مقابل در سلول من می‌رود و می‌آید؛

گویی صدای گام‌هایش چون آثار به‌جامانده از قلم من است:

سَأَدَّخُنْهُمُومِي وَ جِرَاجِي
كَمَا لَوْ كُنْتُ فِي نُرْهَةِ عَلِي شَاطِيءِ الْبَحْرِ
وَ وَرَاءَ فُضْبَانٍ أَعْمَدُ لِقَصَائِدِي شَرَائِطُ وَ جَدَائِلُ مَدْرَسِيَّةِ
بَيْضَاءِ أَطْلَقَهَا مِنْ نَافِذَةٍ
ثُمَّ أَتْبَعُ خُطُوبَاتِ السَّجَّانِ وَ هُوَ يَذْهَبُ وَ يَجِي ؤُ أَمَامَ زِنَزَائِي كَأَنَّهَا آثَارُ قَلَمِي (ماغوظ، ۲۰۰۶: ۱۸۱)

او در قطعه‌ای به هم‌همی آنچه دارد و در پیرامونش است، اشاره می‌کند؛ زمانی که آن‌ها را از دست می‌دهد، شراب و تنباکو را اولین چیزهایی بیان می‌کند که دارد:

لَقَدْ نَفَدْتُ كُلَّ مَا عِنْدِي وَ مِنْ حَوْلِي
مِنْ خَمْرٍ
وَ تَبَاقِيرٍ
وَ خُبْنٍ
وَ أَعْطِيَّةٍ (ماغوظ، ۲۰۰۶: ۱۵۱)

او در قطعه‌ای بیان می‌کند که الکل می‌خواهد او را از حالت و وضع کنونی‌اش خارج کند و تصریح می‌کند که از وضعیتی که دارد و از خانه‌اش خارج می‌شود! بعد در ادامه می‌گوید با این تغییر، او چه چیزی را تغییر می‌دهد یا جهان چه تغییری خواهد کرد. در واقع با این سؤال، بیان می‌کند که به کارش ادامه خواهد داد؛ زیرا با خوب بودن او و مصرف‌نکردن شراب، هیچ چیزی در دنیا عوض نخواهد شد:

الْكُلُّ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَنِي عَنْ طَوْرِي
وَ هَا أَنَا خَرَجْتُ عَنْ طَوْرِي
وَ مِنْ بَيْتِي!

فَمَا الَّذِي تَغَيَّرَ أَوْ سَيَتَغَيَّرُ فِي الْعَالَمِ؟ (ماغوظ، ۲۰۰۷: ۲۴۵)

۱۰-۵. اضطراب، تحریک‌پذیری و گوش‌به‌زنگ بودن

او پس از زندان، انسانی بسیار حساس و تحریک‌پذیر و منفعل می‌شود. خود در مصاحبه‌اش

گفته است: "ترس را در زندان ملاقات کردم. ترس در من جای گرفت و امنیت تا آخرین لحظه‌ی عمرم از من گریخت... الان هرگاه صدای زنگ در را می‌شنوم، احساس ترس می‌کنم. هرگاه تلفن زنگ می‌زند می‌ترسم". (صویلح، ۲۰۰۲: ۱۶) در مورد اضطراب ماغوط سخن‌ها گفته شده است: «سخت می‌توان با شخصی مضطرب‌تر از ماغوط، ملاقات کرد؛ گویی او اضطراب است در لباس مردی». (لژی، ۲۰۰۲: ۹۸)

در جایی دیگر گفته شده است: «زمانی که در را گشود، او را ترش‌رو، نگران و دست‌پاچه یافتیم. گویی او احساس می‌کرد که با موافقت انجام مصاحبه، خود را در محمصه انداخته است... شاید او به دنبال راه‌گریزی از این معرکه می‌گشت. کمی نشستیم بدون این‌که کلامی بگوییم. ناگهان به او گفتیم: آیا شروع کنیم؟ گفت: باید صبر کنیم. من الان شبیه رودخانه‌ای هستم که از آن گله‌های اسب و رمه‌ها با سم‌های‌شان عبور کرده است، نیاز به زمانی دارم تا این گل‌ولای، آرام شوند و شن‌ها در داخلم ته‌نشین شوند». (همان: ۹۹)

این تشبیه، نگرانی و اضطراب ماغوط هنگام مصاحبه را نشان می‌دهد. اضطرابی که در برخورد‌های او بسیار ملموس بوده است. آیا این اضطراب و تشویش بی‌موقع و اندکی غیرعادی، امری است که از کودکی ماغوط همراه او بوده است؟ لژی آدم در کتاب نقدی خویش این امر، که محمد ماغوط در مکان‌های عمومی و مجالس بزرگ و همچنین مصاحبه‌ها بسیار نگران و مضطرب می‌شد، را به طبیعت روستایی و شخصیت خجالتی او ارتباط داده است.

برای واکاوی اضطراب ماغوط به اشعار او پناه می‌بریم. بهترین نمونه‌ای که ریشه‌های اضطراب ماغوط در آن پنهان و آشکار است، قصیده‌ی "الخوف" است. این قصیده با ندای مادرش آغاز می‌شود. بهترین مأوای تمام انسان‌ها که در هنگام اضطراب جان‌کاه، جان‌پناهی مطمئن و قابل اعتماد است. ماغوط بیان می‌دارد مرگ از هر سو او را احاطه کرده است. آسمانی تاریک با زوزه‌ی باد و سگ‌های سیاهی که کتاب‌های خونین را در کیف عابران می‌درند. در واقع، نقاش چیره‌دست ناخودآگاه ماغوط، تصویری را می‌کشد که نموداری از درون آشفته‌ی شاعر است. ماغوط تمام تنش‌های روانی ناخودآگاه خویش را با بهره‌گیری از فرآیند ادغام^۱ به شکل قصیده‌ی زیر بیان می‌کند:

۱- فروید از دو فرایند عام که در نمادپردازی دخالت دارند، افسون زدایی کرده، اولی جابجایی و دومی ادغام

أُمِّي.....

فَالْمَوْتُ يُحِقُّ بِي مِنْ كُلِّ جَانِبٍ

السَّمَاءِ تُظَلِّمُ

وَالرِّيْحُ تَصَفِّرُ

وَالكِلَابُ السَّوْدَاءُ

تَنْهَشُ الكُنُوبَ الدَّائِمَةَ مِنْ حَقَائِبِ المَاوَةِ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۰۴)

آسمان تاریک، استعاره‌ای از فضای پر از خفقان سیاسی موجود در سوریه، در عصر شاعر است. زوزه‌ی باد که بر رعب و وحشت محیط می‌افزاید، تمثیلی از رعب حاکم بر محیط است. سگ‌های سیاهی که کتاب‌های آغشته به خون را در کیف عابران می‌درند، نمادی از مأموران امنیتی نظام حاکم است که محمد ماغوط را به‌خاطر داشتن افکاری نقیض خودشان، شکنجه و آزار داده‌اند. او این‌چنین با استفاده از نمادها تمام عواملی را که سبب برانگیختن اضطرابش می‌شود، ادغام کرده و در شعر خویش بیان کرده است.

در قصیده‌ی "وُشم" [خالکوبی] به‌خوبی ترس و اضطرابی که پس از زندان در جانش رخنه کرده بود، را به تصویر می‌کشد. امور زندگی را در تاریکی، انجام می‌دهد و این ناشی از اضطرابی است که پس از ضربه‌ی زندان، تحمل می‌کند او از این می‌ترسد که بار دیگر به‌خاطر هیچ دلیلی بیهوده دستگیر و زندانی شود و مجبور به تحمل آن فضای رعب‌آور باشد؛ لذا بسیار احتیاط کرده و همچنین گوش‌به‌زنگ بوده تا مبادا بار دیگر غافلگیر شود. او بیان می‌دارد: در تاریکی می‌خندم، در تاریکی می‌گریم، در تاریکی می‌نویسم، تا آنجا که قلمم را از انگشتانم تمیز ندهم، هر زمان که

است. فرایند "ادغام" تنها یک عنصر دخالت دارد، اما یک جزء یا قسمتی از یک عنصر، نماینده‌ی کل آن می‌شود. این فرایند در شکل معیار آن مرتبط با ادغام عناصر گوناگون است، بنابراین هیئت یک انسان در رؤیا می‌تواند ترکیبی از اجزاء نمایشگر افراد واقعی متفاوت باشد - برای نمونه، چهره‌ی شخص "الف" به‌اضافه‌ی شخص "ب" و همین‌طور - چنین فرایندهایی با برخی از فرایندهای "غیرعقلی" و شناخته‌شده‌ی زبان شاعرانه، خویشاوندی‌هایی دارد. در استعاره، چیزی که در شعر اشاره شده‌است، جانشین و تلمیح چیز دیگری می‌شود، که ارائه شده است. در مجاز چیزی که ارائه شده است، جانشین یا تلمیح چیز دیگری می‌شود که با آن همراه است. (ریچارد هالند، ۱۶۲)

در کوئیده می‌شود یا پرده‌ای حرکت می‌کند، برگه‌هایم را با دستانم می‌پوشانم؛ همچون فاحشه‌ای در هنگام یورش نیروهای پلیس، چه کسی این اضطراب را برای من به ارث گذاشت، این خون ترسان همچون پلنگ کوهی، به محض این‌که کاغذی رسمی بر درگاه، یا کلاه‌ی را از شکاف در می‌بینم، استخوان‌ها و اشک‌هایم می‌لرزند، خون ترسانم به هر سو می‌گریزد؛ گویی گروهی ابدی از نیروهای امنیتی از شریانی به شریانی او را تعقیب می‌کنند:

أَضْحَكُ فِي الظَّلَامِ
 أَبْكِي فِي الظَّلَامِ
 أَكْتُبُ فِي الظَّلَامِ
 حَتَّى لَمْ أَغْدُ أُمِيرُ قَلْبِي مِنْ أَصَابِعِي
 كُلُّمَا فُرِعَ بَابٌ أَوْ تَحَرَّكَ سِتَارَةٌ
 سَتَرْتُ أَوْ رَاقِي يَدِي كَبَعِي سَاعَةَ المُدَاهِمَةِ
 مَنْ أَوْرَثَنِي هَذَا المَلْعَ
 هَذَا الدَّمُ المَذْعُورُ كَالعَهْدِ الجَبَلِي
 مَا إِنْ أَرَى وَرَقَةً رَسْمِيَّةً عَلَي عُتْبَةٍ
 أَوْ فُجْعَةً مِنْ فُرْجَةِ بَابٍ
 حَتَّى تَصْطَلِكُ عِظَامِي وَ دُمُوعِي بِبَعْضِهَا
 وَ يَفْرَّ دَمِي مَذْعُوراً فِي كُلِّ انْجَاهٍ
 كَأَنَّ مُفْرَزَةَ أَبْدِيَّةٍ مِنْ شَرْطَةِ السُّلْطَاتِ
 تُطَارِدُهُ مِنْ شَرِيَانٍ إِلَى شَرِيَانٍ (ماغوظ، ۲۰۰۶: ۱۹۹-۲۰۰)

او احساس می‌کند بازرسان، او را در خیابان تعقیب می‌کنند و در هیچ مکانی از او غافل نمی‌شوند؛ در قهوه‌خانه، در سالن نمایش، در زندان‌ها:

المُخْبِرُونَ يَتَعَقَّبُونِي فِي الشَّارِعِ
 فِي المَقْهَى
 فِي المَسْرَحِ
 فِي السُّجُونِ (ماغوظ، ۲۰۰۶: ۱۰۴)

تحت تعقیب بودن، ترس از بازداشت دوباره و بازگشت به شرایط زندان در اشعار او نمایان است؛ تمام اموری که در این قطعه بیان می‌کند، نشان از حضور این عوامل در وجود او دارد؛ او می‌سراید: همه‌ی این‌ها، که در ادامه بیان می‌کند، مرا چون نیزه، ضربات نیزه، پاره‌پاره می‌کند...، آن زمان که در منزلم را پلیس امنیتی می‌گوید و به من تهدیدکنان می‌گوید: باز خواهم گشت! یا بیغامی تلفنی از شخصی ناشناس! و این چنین به شما متوسل می‌شوم و دست‌های‌تان را می‌بوسم تا نماینده‌ای برای این وظیفه، محافظت از من، بفرستید؛ مثل پلیس راهنمایی و رانندگی... مأمور تهیه‌ی آذوقه... یا هارمونی، می‌دانم که این رفتار، خجالت‌آور و زشت و ننگین است؛ ولی ننگ از ترس بهتر است:

«كُلُّ هَذَا يَحْتَرِفُنِي كَالرَّمَحِ

عِنْدَمَا يَقْرَعُ بَابِي رَجُلٌ أَمِنٍ

وَ يَقُولُ لِي: سَأَعُوذُ

أَوْ مُخَابِرَةً هَاتِفِيَّةً مِنْ مَجْهُولٍ

وَ لِذَلِكَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكُمْ وَ أَقْبَلُ أَيَادِيكُمْ أَنْ تُرْسَلُوا مَنْدُوباً مِثْلَ هَذِهِ الْمُهِمَّةِ، ضَابِطِ الْمُرُورِ...
تَمَوِّين... اِيقَاعِ.

أَعْرِفُ أَنَّ هَذَا التَّصَرُّفَ مُحْجَلٌ وَ مُعَيْبٌ وَ مُشِينٌ

وَ لَكِنَّ الْعَارَ أَجْمَلَ مِنَ الْخَوْفِ» (ماغوط، ۲۰۰۷: ۲۵۴)

او می‌ترسد که در این روزگار تیره‌وتار، صبحی برخیزد و ناگهان نه پرنده‌ای بر درخت و نه گلی بر موی بافته‌ای و نه دوستی در قهوه‌خانه بیابد و در غفلتی دل‌انگیز و بی‌هیچ هشدار پیکرش را با گلوله به لوله‌ی بخاری یا درحالی‌که مسواک در دهان دارد به دستشویی بدوزند. او که دیگر، توان و تحمل این ترس و اضطراب رخنه‌کرده در جان‌ش را ندارد، عاجزانه چون کسی که به درهای بسته برخورد، از جادو درمان می‌خواهد. مادر را که نویدبخش حیات و آرامش برای اوست، به‌دنبال دارویی برای درمان درد خویش می‌فرستد. از او می‌خواهد که برای کمک به او بشتابد و در راه، از دروگران و چادرهای بدویان، طلسمی یا گیاهی جادویی را برایش بجوید تا او را در برابر این ترس، محافظت کند. همه‌جا و در همه‌حال، شناسنامه‌اش را با خود به همراه دارد تا مبادا به گناه نکرده، دگربار زندانی شود. امنیت ازدست‌رفته‌ی پس از

زنداد و بدبینی نسبت به محیط اطراف، سبب می‌شود احساس کند حتی گل‌های باغچه، مثل او از ترس، توان شکفتن ندارند:

وَ أَحْسَى فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْمُكْفَهَرَةِ
 أَنْ أَسْتَيْقِظَ ذَاتَ صَبَاحٍ
 فَلَا أَجِدُ طَائِرًا عَلَى شَجَرَةٍ
 أَوْ زَهْرَةً فِي جَدِيدَةٍ
 أَوْ صَدِيقًا فِي مَقَهِّي
 أَنْ أُوثِقَ ذَاتَ صَبَاحٍ
 إِلَى الْمِغْسَلَةِ أَوْ عَمُودِ الْمَدْفَنَةِ
 لِيَدْرُزُنِي الرِّصَاصُ
 وَ الْقَرَجُونَ فِي فَعِي
 أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ أَنْ تُسْرِعِي يَا أُمِّي
 وَأَنْ تُعْرِجِي فِي طَرِيقِكَ
 عَلَى الْحِصَادِينَ وَ مَضَارِبِ الْبَدْوِ
 وَ تَسْأَلِيهِمْ عَنِ "حِجَابِ" جَلْدِي
 عَنْ عَشِيَّةٍ مَا
 تَقِينِي هَذَا الْخَوْفَ (ماغوط، ۲۰۰۶: ۲۰۴)

نتیجه

نگاهی به زندگی ماغوط و فراز و نشیب‌های حیاتش، به‌خوبی روشن می‌کند که این‌همه، صفات عصبی^۱ چون بدبینی، افسردگی، تحریک‌پذیری، خوردن شراب و کشیدن سیگار و احساس ناامنی در اطراف، چیزی به‌جز روش مقابله‌ای سیستم اعصاب مرکزی در برابر فشارهای زندگی نیست. زندان، زندگی ماغوط را بسیار متحول ساخت؛ اسارت در عنفوان جوانی، در بیست‌سالگی، مسیر زندگی جوانی روستایی با تحصیلات اندک را به‌سوی سیاست،

1- Nervous

که چیز زیادی از آن نمی‌دانست، سوق داد؛ حال آنکه محمد ماغوط، خود اذعان می‌دارد که سیاسی نیست و از جنگ و این‌که گروهی را به انقلاب برانگیزد، بیزار است. تحمل زندان موحش "المزّه" و شکنجه‌های روحی و جسمی، همه نتیجه‌ی سیاست بود. محمد ماغوط با پیشینه‌ی اجتماعی فقر، یعنی طی کردن دوران کودکی در محرومیت و به-خاطر شاعر بودن و داشتن احساسات لطیف- که از مؤلفه‌های زمینه‌ساز برای ابتلا به اختلال استرس پس از ضربه است- آمادگی تحمل دردها و شکنجه‌های بی حساب زندان‌های سیاسی را نداشته است. پرواضح است که عکس‌العمل چنین انسانی به این امور، جز آثار اختلال استرس پس از ضربه نیست؛ او پس از زندان، شخصیت طبیعی و به‌نسبت نرمال قبل از زندان را از دست داد. ماغوط نتوانست خاطرات تلخش را فراموش کند؛ ازین‌رو کمکی به بهبود وخامت حالش نکرد.

منابع

الف) منابع عربی

۱. آدم، لؤی، (۲۰۰۲)، وطن في وطن، چاپ اول، دمشق، دارالمدی.
۲. صویح، خلیل، (۲۰۰۲)، كان و اغتصاب كان، چاپ اول، بیروت، دارالبلد.
۳. علی قیم، (۲۰۰۶)، محمد ماغوط العاشق المتمرّد، چاپ اول، دمشق، منشورات وزارة الثقافة.
۴. —، (۲۰۰۶)، الأعمال الشعرية، چاپ دوم، بیروت، دارالمجلة الشعر.
۵. —، (۱۹۵۹)، حزن في ضوء القمر، چاپ اول، بیروت، دارالمجلة الشعر.
۶. —، (۱۹۷۰)، الفرح ليس مهنتي، چاپ اول، دمشق، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۷. —، (۱۹۹۱)، الارجوحة، چاپ اول، بیروت، ریاض الریس للكتاب و النشر.
۸. —، (۲۰۰۶)، بدوي الأحمر، چاپ اول، بیروت، دارالمدی.
۹. —، (۲۰۰۷)، شرق عدن- غرب الله، چاپ اول، دمشق، دارالمدی.
۱۰. مختاری، زین‌الدین، (۱۹۹۸)، مدخل إلى نظرية النقد النفسي، دمشق، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۱. مجموعه من الكتاب، (۱۹۷۸)، مدخل إلى مناهج النقد الأدبي، ترجمه: رضوان ظاظا، کویت، عالم المعرفة.

ب) منابع فارسی

۱۲. ال روزنهان، دیوید، ال پی سیلگمن، مارتین، (۱۳۸۵)، آسیب‌شناسی روانی، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، چاپ سوم، تهران، نشر ساوان.
۱۳. آدریان ولز، (۱۳۸۸)، راهنمای عملی درمان فراشناختی اضطراب و افسردگی، مترجم: شهرام محمدخانی، چاپ اول، تهران، تربیت معلم.
۱۴. انجمن روان‌پزشکی آمریکا، (۱۳۷۹)، جلد دوم، راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، مترجمان: محمدرضا نایینیان، اسماعیل بیابان‌گرد، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه شاهد.
۱۵. آشلی، ب هارت، (۱۳۸۳)، راه‌های کاربردی برای مبتلا به اختلال استرس پس از ضربه، مترجم: دکتر رضا امینی، چاپ اول، تهران، کتابخانه‌ی ملی.
۱۶. امامی، نصرالله، (۱۳۷۷)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، چاپ اول، تهران، انتشارات جام.
۱۷. پاینده، حسین، (۱۳۸۲)، مقالاتی در نقد ادبی، چاپ اول، تهران، نشر روزگار.
۱۸. رجائی، نجمه، (۱۳۸۱)، اسطوره‌ی رهایی، چاپ اول، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۱۹. صبح‌خیز، ناصر، زهرا فرد، (۱۳۸۳)، سوریه و اطلاعات جهانگردی، چاپ اول، تهران، ناشر مؤلفین.
۲۰. فلاتی، علی، (۱۳۴۹)، از فروید به حافظ، چاپ اول، تهران، مؤسسه‌ی مطبوعاتی فرخی.
۲۱. فروید، زیگموند، (۱۳۸۲)، خاطرات کودکی و خاطرات پنهان‌نگر، ترجمه: بهزاد برکت، چاپ دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۲. گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی، ترجمه: حسن چاوشیان، چاپ سوم، تهران، نشر نی.
۲۳. ولز، آدریان، (۱۳۸۸)، راهنمای عملی درمان فراشناختی اضطراب و افسردگی، مترجم: دکتر شهرام محمدخانی، چاپ اول، تربیت معلم تهران.
۲۴. هرتر، لارنس، (۱۳۷۱)، روان‌کاوی و روان‌شناسی هنرمند، بی‌نا.
۲۵. هالند، ریچاردرز، (۱۳۸۲)، درآمدی تاریخی بر نظریه‌ی ادبی از افلاطون تا بارت، ترجمه: علی معصومی، چاپ اول، تهران، نشر چشمه.

أثر الفقر و الزنانه علي أدب الماغوظ؛ تحليلاً نفسياً

حسن مجیدی^١، مينا كاويان رؤف^٢

١- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم سبزوارى

٢- ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة حكيم سبزوارى

Majidi.dr@gmail.com

ملخص

انطلاقاً من منهج نقد التحليل النفسي يمكن للقارئ تمييز الحالات النفسية للفنان استناداً إلى الوثائق الموجودة كأحاديثه و مكاتباته و مؤلفاته. لذلك فُمننا بالتحليل النفسي للماغوظ بمعالجة أقواله.

قد عُرفَ مُحَمَّد الماغوظ بِخصائصه الروحية كالخوف و عدم الإطمئنان إلى عالم الخارج و الإكتئاب و اعتزال المجتمع و الاستعمال المفرط للخمر و السيجارة. هذه الخلقيات أثرت علي حياة الماغوظ المملوءة بالفقر و الفوارق الاجتماعية في المجتمع. لا تحتمل روح الشعراء الحساسة العيش في كدّ و ألم. هذه الخلقيات هي ردة فعل غير مطلوبة لصدمة الزنانه التي لم ينسأها الشاعر قط. الزنانه و العذاب فيها سبب رئيسي لاحتلال الاضطراب بعد الصدمة في نفس الماغوظ. لم يستطع الشاعر تنسيق نفسه مع أزمات حياته و حل العقبات النفسية بعد صدمة الزنانه.

الغرض من هذا البحث الوصول إلى تحليل الحالات النفسية لمُحَمَّد الماغوظ من أعماق آثاره و أشعاره علي أساس المنهج العلمي و آراء علماء النفس.

الكلمات الرئيسية: الأدب العربي المعاصر، محمد الماغوظ، السجن، الفقر، اختلال الاضطراب بعد الصدمة، التحليل

Psychological Analysis of the Adverse Effects of Poverty and Imprisonment on Maghout's Works

H. Majidi^{1*}, M. Kavian Raouf²

1- Assistant prof., Dept. of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari Uni., Iran

2- M.A. in Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari Uni., Iran

Majidi.dr@gmail.com

Abstract:

In the psycho-analytic method of criticism, we can comprehend the psychological conditions and the effective factors of the mentality and tempers of Mohammad Maghout, in reference to the present documents such as interviews, letters, poems and other works of the scholar.

Mohammad Maghout is known as a poet with the characteristics such as fear, distrust to the outside world, depression and isolation, and extremist in the using of cigarette and wine. The root of these characteristics is in the poverty of his childhood and discerning of the classism in the society. The reason is that the affectability and the sensitive mentality of the poets cannot stand the painful and hurting life. These characteristics are the abnormal reflections of the stroke of the prison, which will never be forgotten. The prison and its tortures are the main reasons of Maghout's past traumatic stress disorder. In fact, he could not attune himself with the crisis of the life and solve the psychic problems due to long imprisonment.

The aim of this study is psycho-analysis of Mohammad Maghout according to his poems and works, on the basis of psychological methodology.

Keywords: Contemporaneous literature of Arab, Mohammad Maghout, Poems, Post- traumatic stress disorder(PTSD), Analysis.